**انترناسیونال ۶۶۹**

**اسلام سیاسی در شرایط امروز**

**مصاحبه با حمید تقوایی (بخش دوم)**

انترناسیونال: جایگاه جمهوری اسلامی در جنبش اسلام سیاسی چیست؟ منصور حکمت سالها قبل گفته بود با سرنگونی جمهوری اسلامی دوره افول اسلام سیاسی شروع میشود. با توجه به تحولات زیادی که در این جنبش در سالهای گذشته ایجاد شده از جمله پیدایش داعش، آیا این تحلیل همچنین به قوت خود باقی است؟ آیا جمهوری اسلامی همچنان این جایگاه را در این جنبش دارد؟

حمید تقوائی: به نظر من جمهوری اسلامی همچنان یک رکن مهم جنبش اسلام سیاسی است. البته

موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه و در جنبش اسلام سیاسی تضعیف شده است اما جایگاه آن بعنوان اولین حکومت اسلامی در یک کشور مهم منطقه تغییری نکرده است.

باید توجه داشت که جمهوری اسلامی بر خلاف حکومت طالبان و یا خلافت اسلامی امروز داعش، بدنبال یک انقلاب توده ای و تحریف و به شکست کشاندن آن بقدرت رسید. این رژیمی است که یک انقلاب عظیم را با پرچم اسلام و انقلاب اسلامی در هم کوبیده و سلطه سرمایه داری در ایران را که در اثر انقلاب ۵۷ شدیدا به خطر افتاده بود، حفظ کرده است. جمهوری اسلامی تنها آلترناتیو بورژوازی ایران و جهان در مقابله با انقلاب ۵۷ بود و تا همین امروز دول غربی و طبقه حاکمه ایران آلترناتیو حکومتی دیگری ندارد. نیروهای اسلامی دیگر در حکومت و در اپوزیسیون، از داعش و طالبان و القاعده تا حزب الله و بوکو حرام و حماس و جبهه النصره و غیره، چنین سابقه و موقعیتی ندارند.

امروز در جنبش اسلام سیاسی دسته بندی های تازه ای شکل گرفته و مشخصا داعش و جمهوری اسلامی به دو بلوک رقیب و متخاصم در این جنبش متعلق هستند اما این تفاوت همانطور که بالاتر توضیح دادم تاکتیکی و حاصل جنگ قدرت و دست بالا پیدا کردن در شرایط به هم ریخته امروز خاورمیانه است. تا آنجا که به افق و استراتژی جنبش اسلام سیاسی یعنی سهمخواهی در اقتصاد و سیاست جهانی و برسمیت شناخته شدن بعنوان نماینده و حکومت بورژوازی در کشورهای اسلامزده مربوط میشود، داعش و جمهوری اسلامی از یک جنس اند. از نقطه نظر تحمیل قوانین فوق ارتجاعی اسلام، حال هر یک با تعبیر و تفسیر خود، بر جامعه و ضدیت با تمدن و مدنیت و مدرنیسم نیز تفاوت ماهوی ندارند. جمهوری اسلامی یک مدل حکومتی را نمایندگی میکند که در اساس و هویت خود الگو و الهام بخش نیروهای اسلامی در شاخه های متفاوت جنبش فوق ارتجاعی اسلام سیاسی است.

این موقعیت ویژه جمهوری اسلامی در عین حال به این معنی است که سرنگونی این حکومت تاثیر تعیین کننده ای بر سرنوشت کل جنبش اسلام سیاسی خواهد داشت. سرنگونی یک حکومت اسلامی بقدرت انقلاب مردم ورق را تماما به نفع جنبش خلاصی از سلطه مذهب و چپ و سکولاریسم بر خواهد گرداند. باید توجه داشت که بیش از سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی به یک جنبش پیگیر و وسیع چپ، انسانی و سکولاریستی در ایران شکل داده است که میتواند الگو و الهام بخش توده مردم در کشورهای اسلامزده باشد. کما اینکه یک منبع الهام انقلابات منطقه، خیزش انقلابی ۱٣۸۸ در ایران بود. به نظر من سرنگونی جمهوری اسلامی بقدرت انقلاب مردم تیر خلاص بر جنبش اسلام سیاسی است و کل نیروهای این جنبش حتی سازمانها و دولتهای اسلامی مخالف و رقیب جمهوری اسلامی را به شدت تصعیف کرده و به سراشیب سقوط خواهد انداخت.

انترناسیونال: شما درمورد نقش اسلام سیاسی در کشورهای خاورمیانه و آفریقا و نقش دول غربی در این زمینه صحبت کردید. این با توجه به منافع طبقه حاکم در غرب قابل فهم است اما شاخه های مختلف اسلام سیاسی در کشورهای غربی هم فعال است و امتیازات زیادی به جریانات اسلامی داده شده و از جمله قوانین شریعه و دادگاههای اسلامی در برخی کشورهای اروپایی جاری است. این پدیده امروز زمینه ساز فعالیت های تروریستی در اروپا و آمریکا شده است. منافع دول غربی در این زمینه چه بوده است؟ تا چه حد این خطر را میشناختند؟

حمید تقوائی: مماشات و امتیاز دادنهای دولتهای غربی به جریانات اسلامی در این کشورها در دوسطح سیاسی - تاکتیکی و استراتژیک قابل توضیح است. از نظر تاکتیکی هدف این سیاست تقویت نیروهای اسلامی غیر متخاصم با غرب، که بهمین دلیل آنها را "میانه رو" میخوانند، در مقابل نیروهای اسلامی ضد غربی است. از نظر دولتهای غربی تروریسم حاصل اسلام افراطی یا فاندامنتالیسم است و ازینرو این دولتها تلاش میکنند تا با تقویت و برسمیت شناسی دولتها و نیروهای اسلامی که مستقیما در عملیات تروریستی شریک نیستند بخیال خود تروریسم اسلامی را خنثی و تضعیف کنند. در این تلقی صرفا بمب گذاریها و عملیات انتحاری و یا مقابله نظامی با نیروهای دولت آمریکا و متحدینش در خاورمیانه تروریسم محسوب میشود. در این دیدگاه توریسم در زادگاهش دیده نمی شود و توحش و جنایات هر روزه دولتها و نیروهای اسلامی علیه مردم در کشورهای اسلامزده - مثلا در رابطه با تبعیضات فاحش علیه زنان و یا اجرای قوانین قصاص و اعدام همجنسگرایان و دیگر فجایعی که با اتکا به قوانین اسلامی در ایران و دیگر کشورها اسلامزده هر روز در جریان است- تروریسم اسلامی تلقی نمیشود. این جنایات تنها در صورتی که مرتکبین آن از نظر سیاسی ضد آمریکا و متحدینش باشند - یعنی افراطی باشند- و حداکثر بعنوان تبصره ای در محکومیت اسلام افراطی ذکر میشود. در غیر این صورت سیاستهای جنایتکارانه اسلامیون دوست و یا غیر متخاصم با غرب علیه مردم جوامع اسلامزده نه تنها از مصادیق تروریسم نیست بلکه بعنوان بخشی از فرهنگ اسلامی و اعتقادات خود مردم تماما توجیه میشود و نادیده گرفته میشود. تخفیف و کم اهمیت جلوه دادن و حتی نادیده گرفتن قتلهای ناموسی در کشورهای اروپائی و یا برسمیت شناسی قوانین و دادگاههای شریعه برای مردم مهاجر از کشورهای اسلامزده و پذیرش و لانسه کردن مفتی و امام و شیخ و آیت الله بعنوان نمایندگان "جامعه مسلمانان" در کشورهای غربی همه از همین سیاست محدود کردن تروریسم اسلامی به ضدیت با دولتهای غربی و مماشات و حتی تقویت بقیه نیروهای اسلامی نشات میگیرد.

از نظر استراتژیک سازش و رابطه دولتهای غربی و باید گفت بورژوازی جهانی با نیروهای اسلامی "میانه رو" و مطرح و فعال شدن آنها در جوامع غربی انعکاس جایگاهی است که نظریه نسبیت فرهنگی و تقسیم جوامع به ملقمه و موزائیکی از مذاهب و قومیتها و ملیتهای مختلف پیدا کرده است. بورژوازی قرن هجده طرفدار جدائی مذهب از دولت و حقوق و قوانین یکسان برای همه شهروندان مستقل از مذهب و قومیت و نژاد آنها بود و حتی ملیت، برای بورژوازی فرانسه بعد از انقلاب کبیر، برمبنای شهروندی تعریف میشد و نه زادگاه. اما به سرعت - از همان دهه آخر قرن هجده- این روند برعکس شد چون منافع بورژوازی تازه بقدرت رسیده ایجاب میکرد از ایده های رادیکال اش علیه فئودالیسم به سرعت عقب بنشیند و در دیدگاه و سیاستهایش برای مذهب و قومیت و نژاد روز بروز جای بیشتری باز کند. از لحاظ ایدئولوژیک و فلسفه سیاسی نظریه پست مدرنیسم و نسبیت فرهنگی که از نیمه قرن بیستم مطرح شد و امروز به یک نطریه رایج و کسلط بدل شده است، به نوعی عقب نشینی از جوامع مدنی (جوامع متشکل از شهروندان متساوی الحقوق مستقل از مذهب و نژاد و قومیت و زادگاه) به جوامع مذهبی- قومی- قبلیه ای قرون وسطی را نمایندگی میکند. در این نظریه هویت و ارزشهای جهانشمول انسانی تحت عنوان تفاوت میان فرهنگها و باورها و سنتها و اعتقادات افراد و نسبی بودن این ارزشها، انکار میشود و جامعه به یک پدیده چند پارچه مرکب از این فرهنگها و ارزشهای متفاوت تقلیل می یابد. این دیدگاه بخصوص بعد از فروپاشی شوروی و سربلند کردن نیروهای مذهبی و قومی قبیله ای در جمهوری های سابق شوروی و در اروپای شرقی و در خاورمیانه و آفریقا به دیدگاه مسلط و فلسفه سیاسی سرمایه داری بازار آزاد تبدیل شد. بر مبنای این سیر قهقرائی و عقب گرد در فلسفه سیاسی و اجتماعی است که امروز مذهب و قومیت و نژاد پرستی بجلو رانده شده و در سیاستهای عملی دولتها و احزاب بورژوازی جایگاه مهمی یافته است. در یک سطح پایه ای رونق یافتن حجاب و قتلهای ناموسی و مدرسه های اسلامی و مساجد و شیخ و امام و مفتی و غیره در جوامع غربی ثمره و حاصل این عقب گرد بورژوازی جهانی به دوران قرون وسطی است. اینجا دیگر مساله صرفا اتخاذ تاکتیک مناسب در برخورد به جنبش اسلام سیاسی نیست، بلکه با یک عقب نشینی تمام عیار بورژوازی جهانی از جامعه مدنی و مدنیت بعنوان یک دستاورد جهانشمول در یک سطح نظری- استراتژیک روبرو هستیم. سازش و مماشات با نیروهای اسلامی در غرب تاکتیکی است که بر متن و در چارچوب نظریه نسبیت فرهنگی و نفی اصل حقوق مساوی برای همه شهروندان امکان پذیر شده است.

این نظریه هم زمینه ساز فعالیت اسلامیون "میانه رو" در جوامع غربی بوده است و هم کاملا با دیدگاه و ایدئولوژی کل جنبش اسلام سیاسی خوانائی دارد. دفاع از خود و حق بجانبی ناموجه حکومتهائی نظیر جمهوری اسلامی با این عنوان که جامعه ایران اسلامی است و اکثریت مردم مسلمان هستند، و یا حتی توجیه خلافت اسلامی مورد ادعای داعش در کشورهای "اسلامی"، تنها در چارچوب نسبیت فرهنگی و به قهقرا کشیده شدن دیدگاه و فلسفه سیاسی- حکومتی بورژوازی در کل جهان میتوانست صورت بگیرد. اگر مردم مهاجر از کشورهای اسلامزده در جامعه ای مثل انگلیس، یعنی "بخش اسلامی" یک جامعه پست مدرنیستی چند پارچه، مجازند طبق قوانین شریعه زندگی کنند نیروئی مانند داعش و یا جمهوری اسلامی نیز بطریق اولی حق دارد که این قوانین را بر کل یک جامعه اسلامزده حاکم کند. از برسمیت شناسی امام جمعه مسجد فرانکفورت بعنوان نماینده مسلمانان ساکن این شهر تا برسمیت شناسی داعش بعنوان نماینده مسلمانان عراق و شام راه چندانی نیست.

دولتهای غربی تلاش میکنند تا دو شاخه "افراطی" و "میانه رو" اسلام سیاسی را در مقابل هم قرار بدهند اما بطور واقعی اسلام "میانه رو" زائیده همان نظریه ها و سیاستهای بورژوائی است که به اسلام افراطی شکل داده و آنرا بجلو رانده است. پست مدرنیسم و نفی جامعه مدنی وارزشهای جهانشمول انسانی آن دکترین سیاسی است که همه بخشهای مختلف بورژوازی در جهان امروز، اعم از دولتها و متفکرین بورژوازی در غرب و دولتها و نیروهای اسلامی افراطی و میانه رو، را بیکدیگر پیوند میدهد. ازینرو باید گفت نه تنها از نقطه نظر سیاسی و تاکتیکی بلکه در سطح استراتژیک و از نقطه نظر فلسفه و دکترین سیاسی-اجتماعی نیز اسلام سیاسی، با همه شاخه ها و بلوکبندیهای درونی اش، محصول عقب گرد و قهقرای بورژوازی جهانی است.

در عمل نیز "اسلام میانه رو" مکمل و روی دیگر سکه "اسلام افراطی" در کشورهای اسلامزده است. امروز فعالیت نیروهای میانه رو اسلامی در کشورهای اروپائی حوزه و منبع مناسبی برای جذب نیرو و عضوگیری داعش از میان "جامعه اسلامی" ساکن این کشورها را فراهم آورده است. از سوی دیگر سربلند کردن "اسلام میانه رو" در غرب و رواج حجاب و مسجدسازی و مدارس اسلامی و قتلهای ناموسی و برجسته شدن فرهنگ و هویت اسلامی مهاجرین وشهروندان منسوب به اسلام در کشورهای اروپائی نیز تماما بازتاب و محصول بجلو رانده شدن و افسارگسیختگی نیروهای اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا و سایر کشورهای اسلامزده است. این رابطه و خدمات متقابل بین اسلامیون در شرق و غرب جلوه و بازتاب دیگری از همسانی نظری- ایدئولوژیک و همجهتی وهمریشگی پست مدرنیستی کل جنبش اسلام سیاسی است.

انترناسیونال: امروز مقابله با تروریسم اسلامی یک رکن مهم تبلیغات نیروها و احزاب راست افراطی در اروپا و آمریکای شمالی است. این نیروها مساله را به ضدیت با مسلمانان و پناهندگان و مهاجرین از کشورهای اسلامزده بسط داده اند. آیا عروج این نیروهای راسیستی را میتوان عکس العملی به افسارگسیختگی جریانات و دولتهای اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا و سیل مهاجرت از این کشورها دانست؟

حمید تقوائی: بعنوان یک اصل عمومی راست افراطی همیشه در شرایط بحران سرمایه داری که نیروهای متعارف و سانتر بورژوازی قادر به کنترل جامعه نیستند قدم بمیدان میگذارد و تلاش میکند با اتکا بر تعصبات ملی نژادی مذهبی آلترناتیوی برای از سر گذراندن بحران و احیای قدرت طبقه سرمایه دار ارائه کند. نیروهای کمونیست و چپ انقلابی نیز در این شرایط میتوانند با طرح آلترناتیو طبقه کارگر یعنی خلع ید سیاسی و اقتصادی از بورژوازی و برقراری سوسیالیسم، در میان توده مردم نفوذ و محبوبیت کسب کنند.

امروز دقیقا شاهد همین وضعیت هستیم. مطرح و بجلو رانده شدن دونالد ترامپ و برنی ساندرز در آمریکا و جرمی کوربین و حزب راسیستی یوکیپ در بریتانیا نمونه های برجسته ای هستند که بی اعتمادی توده مردم به احزاب سنتی حکومتی را نشان میدهند. در بقیه اروپا نیز شاهد بمیدان آمدن چنین نیروهائی هستیم.

در این میان اسلام سیاسی بهانه و توجیه مناسبی برای سیاستها و تبلیغات راسیستی نیروهای راست افراطی فراهم آورده است. بورژوازی غرب در دوره بوش و بلر به بهانه یازده سپتامبر به افغانستان عراق حمله برد و امروز امثال ترامپ در آمریکا و نئو نازیستها در آلمان به بهانه جنایات داعش به مهاجرین و پناهندگان از کشورهای اسلامزده حمله میکنند. در هر دو دوره تقابل بورژوازی با اسلامیون شیوه و تاکتیکی برای رسیدن به اهداف دیگری بوده است. هدف بورژوازی غرب از حمله به افغانستان و عراق برقراری و تثبیت هژمونی خود بر دنیای بعد از جنگ سرد بود و امروز هدف حمله راسیستی به مهاجرین قملداد کردن آنان به عنوان عامل بحران و بیکاری و دیگر مصائبی است که سرمایه داری پیروز در جنگ سرد برای مردم به ارمغان آورده است. از این نقطه نظر مطرح شدن و رشد احزاب و نیروهای راسیستی را میتوان ادامه منطقی و "ارتقا" بوشیسم و بلریسم به شرایط سیاسی امروز دانست.

از سوی دیگر مسلمان ستیزی راسیستهائی نظیر ترامپ توجیه و محمل تازه ای برای غرب ستیزی نیروهای اسلامی فراهم آورده است. اینجا نیز مانند دوره جنگ تروریستها، فاشیسم اسلامی و فاشیسم غربی به یکدیگر زمینه رشد میدهند و همدیگر را تقویت میکنند.

دولتها و احزاب حکومتی و سانتر بورژوازی قادر به مقابله با این نیروهای فاشیستی نیستند. اینها خود جزئی از صورت مساله اند و نه راه حل. پاسخ واقعی این شرایط مقابله با فاشیسم و تروریسم از یک موضع چپ و کمونیستی است.

انترناسیونال: سئوال آخر ما در مورد همین پاسخ چپ به شرایط امروز است. راه مقابله با این وضعیت چیست؟ منصور حکمت در دنیا بعد از یازده سپتامبر بر لزوم به میدان آمدن جهان متمدن در مقابل دو قطب تروریستی تاکید میکرد. معنی مشخص این خط و جهت گیری در شرایط امروز چیست؟

حمید تقوائی: امیدوارم تا اینجا روشن شده باشد که دو قطب تروریستی، چه به معنای میلیتاریسم بوشیستی دول غربی در برابر تروریسم اسلامی و چه در هیات فاشیسم غربی در برابر فاشیسم اسلامی، متعلق به یک کمپ و اردوگاه واحد هستند: اردوگاه بورژوازی جهانی در دنیای بهم ریخته پسا جنگ سرد. ازینرو نقد کمونیستی این وضعیت از نقد سرمایه داری عصر حاضر و بحران سیاسی اقتصادی همه جانبه آن جدا نیست.

پس از فروریختن دیوار برلین متفکرین بورژوازی پایان تاریخ را اعلام کردند اما همانطور که منصور حکمت پیش بینی کرده بود آنچه عملا اتفاق افتاد تعمیق بحران و سردرگمی در کمپ غرب و بمیدان آمدن و افسار گسیختگی ارتجاعی ترین و وحشی ترین نیروهای ناسیونالیستی-مذهبی- قومی -

راسیستی در غرب و در شرق و در چهارگوشه جهان بود. منصور حکمت در "دنیا پس از یازده سپتامبر" مینویسد: "جنگ تروریستها میتواند آغاز یکی از خونبارترین دوره های تاریخ معاصر باشد ... اما این دورنما محتوم نیست ... یک نیروی سوم، یک غول خفته، وجود دارد که میتواند ورق را برگرداند."

از آن زمان تا امروز این غول به شکل خیزش انقلابی در ایران، انقلابات موسوم به بهار عرب، جنبش اشغال در غرب، جنبش چارلی ابدو در فرانسه و کل اروپا، اعتراضات توده ای در یونان و دیگر کشورها اروپائی علیه ریاضت کشی اقتصادی، و جنبش دفاع از پناهندگان و استقبال توده مردم اروپا از مهاجرین از کشورهای اسلامزده به میدان آمده است. اینها نمونه هائی از سر بلند کردن جهان متمدن در مقابل تروریسم و کل توحش حاکم بر دنیای امروز است.

در مقابل این جهان متمدن، کل کمپ بورژوازی جهانی، با همه احزاب و دولتهای رنگارنگش در غرب و در شرق، با اسلام سیاسی و فاشیسم و نئولیبرالیسم و دکترین پست مدرنیسم و نفی مدنیت و هویت و ارزشهای جهانشمول انسانی قرار دارد. نقد کمونیستی این شرایط باید از این واقعیت پایه ای شروع کند.

امروز نه تنها رهائی از سلطه سرمایه، بلکه دفاع از جامعه مدنی و تمدن و انسانیت و سکولاریسم و حتی دستاوردهای انقلاب کبیر فرانسه، تماما بعهده جنبش کمونیستی است. اگر سرمایه داری امروز در چنبره بحران همه جانبه سیاسی اقتصادی و سردرگمی و بی افقی استراتژیک- ایدئولوژیک اش به مذهب و فاشیسم و راسیسم و پست مدرنیسم و سیاست ریاضتکشی اقتصادی و زدن از خدمات اجتماعی و باز پس گرفت دستاورهای جنبش کارگری و کمونیستی در قرن گذشته متوسل شده است، کمونیستها نیز موظف اند در همه این عرصه ها با پرچم سوسیالیسم و سکولاریسم و مدنیت و انسانیتی که تنها سوسیالیسم میتوند به ارمغان آورد به جنگ بورژوازی بروند. بچلش کشیدن سلطه و قدرت سیاسی بورژوازی در همه کشورها از کانال نقد عمیق و طبقاتی کمونیستی از مذهب و راسیسم و پست مدرنیسم میگذرد. در این مبارزه توده مردم، نود و نه در صدیهای جهان، با کمونیستها همراه و هم هدف هستند.

جهان متمدنی که منصور حکمت مطرح میکرد امروز تعین و هویت سیاسی اجتماعی مشخصی پیدا کرده است: صف نود و نه در صدیها در برابر یک درصدیهای حاکم. این شعار را اولین بار جنبش اشغال مطرح کرد و امروز به آیکون و نماد مبارزه و اعتراض به شکاف عمیق طبقاتی میان فقر و ثروت و در بچالش کشیدن ریاضت کشی اقتصادی در غرب و در شرق و در مقابله با راسیسم و اسلامیسم در همه کشورها تبدیل شده است. سلطه سرمایه بر جهان امروز نه تنها تمدن و مدنیت و معیشت و زیست نود و نه درصد مردم جهان بلکه نفس موجودیت و بقای کره ارض را در معرض نابودی قرار داده است. پرچم رهائی از این وضعیت در دست کمونیستهائی نظیر حزب ما است. بشریت در آستانه و بر سر دوراهی "سوسیالیسم یا بربریت" قرار گرفته است. جهان متمدن برای بقای خود راهی بجز سوسیالیسم ندارد.